

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ الْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.

به این جا رسیدیم که تنزل از شرایط در قاضی چه حکمی دارد؟ یعنی امام علیه السلام بیاید و تنزل بکند از اجتماع شرائط در قاضی (با این که فلان شخص شرط را ندارد اما به عنوان قاضی نصب شود) برخی گفتند «يجوز للمصلحة في نظر الامام» امام ممکن است مصلحتی در نظر داشته باشد که به موجب آن بگوید جایز است. سخن قائلین را گفتیم و این که آنها چه ادله ای را اقامه کرده اند مورد اشاره قرار دادیم.

دلیل اولشان که بحث شد، خود نقش مصلحت بود که گفتند احکام در اسلام تابع مصالح و مفسدات است به این اعتبار به اختلاف بین اشاعره و معتزله در مصالح و مفسدات اشاره کردیم و نظر مشهور امامیه که مشرب معتزله را دارند ملاحظه کردیم و گفتیم اگر مراد این باشد که مصلحت به عنوان اولی دخیل است تا مصلحت به عنوان ثانوی فرق می کند.

دلیل دوم فعل معصوم علیه السلام است که در خصوص این موضوع فعل معصوم را داریم که امام معصوم (ع) این کار را انجام داده است. مرحوم محقق حلی فرمود: «إذا اقتضت المصلحة تولى من لم يستكمل الشرائط انعقدت ولايته مراعاتاً للمصلحة في نظر الامام كما اتفقت لبعض القضاة في زمان علي عليه السلام.» یعنی فعل امام معصوم.

شهید ثانی در مسالک (ج 13 ص 362) می فرماید: «فقد ولى (امیر المؤمنین) شريحا القضاء مع ظهور مخالفته له في الاحكام المنافية للعدالة التي هي احد الشرائط» چه دلیلی بالاتر از این که امام علی (ع) شریح را به عنوان قاضی ابقا کرد، در بیان شهید در حقیقت دو ادعا وجود دارد که اولاً این که شریح مستجمع شرایط قضاوت نبوده است و دوم این که امام اختیاراً شریح را به سمت قضاوت ابقا کردند.

اما نسبت به بخش اول که شریح قاضی مستجمع شرایط نبوده، شریح قاضی اولین ابلاغ قضایی خود را از خلیفه دوم گرفته و به عنوان قاضی کوفه منصوب شده و تا پایان خلافت خلیفه دوم از طرف او در کوفه قاضی بود، سپس عثمان آمد و 12 سال در دوره او قضاوت کرد و در زمان خلافت امیرالمؤمنین (ع) حضرت او را ابقا کردند و در زمان امام حسن مجتبی (ع) هم ابقا شده و در زمان معاویه و یزید هم ابقا شده و تا زمان حجاج بن یوسف هم زنده بوده که در برخی اقوال تا 127 سال عمر کرده است.

دلیل این که گفته می‌شود: شریح مستجمع شرایط قضاوت نبوده این است که او برایش مهم نبود که کی و کجا و به حکم چه کسی قضاوت کند که این چنین آدمی نمی‌توان گفت مستجمع همه شرایط است زیرا علی الاقل مؤمن به معنای اخص نیست ممکن است کسی بگوید شما باید به فعل امیرالمؤمنین (ع) استدلال کنید که ایمان بمعنی الاخص در قاضی شرط نیست نه این که اشتراط الایمان را قطعی فرض کنید بعد بگویید امام شخص غیر مستجمع را قاضی قرار داده است.

پاسخ این است اشتراط ایمان خود دلایل خاص دارد و این که امام این کار را انجام داده با ادله لزوم اشتراط الایمان منافات دارد. پس اگر در نصب شریح اختیار امام ثابت نشود و از باب ضرورت انجام شده باشد دیگر نمی‌شود به فعل امام از این جهت در رد ادله اشتراط الایمان استناد کرد.

دلیل دوم در مسأله این است که اصولاً شریح قاضی اعتقادی به امامت امیرالمؤمنین (ع) نداشته است، قرائنی در تاریخ است وقتی مختار ثقفی ظهور کرد و پیروز شد و اراده بر ابقای شریح به عنوان قاضی کرد، شیعیان معترض شدند که او عثمانی و خون خواه عثمان است و این نشانه ای این است که شخص اعتقاد به امامت امیرالمؤمنین (ع) نداشته است.

نکته دیگر این که شریح عملاً عادل نبوده است یعنی اتصاف به فسق داشته است و آن هم قرائن تاریخی دارد که معلوم می‌شود ملکه عدالت نداشته است چون باز در قضایایی که در زمان مختار رخ داد این را نشان می‌دهد مثلاً او را از عاملین قتل حجر بن عدیمعرفی کرده اندو همچنین در قضایای کربلا وقتی که جناب هانی بن عروه دستگیر شد و به شریح گفت پیغام مرا در گرفتاری به اهلم برسان، خیانت کرد چه برسد این که اگر در مهدورالدم بودن دانستن حضرت سیدالشهدا امام حسین (ع) هم نظر داده باشد. علاوه بر این ها حکم فقهی را هم از حضرت علی (ع) نمی‌گرفته است مثلاً در آن قضیه نهی حضرت امیر (ع) از نماز تراویح یکی از کسانی که «صاح فی المسجد واعمره» همین شخص است و روی این مبانی که گفته شد مدعای اولی که مرحوم شهید

فرموده (یعنی این که شریح شیعه نبوده) تمام و مدعای درستی است. تا برسیم به ادعا دوم که حضرت امیر (ع) ایشان را به قضاء ابقا کرد.

و الحمد لله رب العالمین

<http://feqhvaqaza.com>